

نام‌ها و یادها

نام نیکو که ماند ز آدمی

به کز ماند سمرای زنگار



سعدی

میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا برد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد». قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان».

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لجه خاصی گفت: «فوق العاده است!». پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟» آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما...». وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او می بینم». آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد.



هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می شکست.

برف به آرامی می بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمد تقی را آزار می داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می شنید.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصله آشپزخانه تا مکتب‌خانه را یک نفس طی می کرد. غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه بردن ظرف‌ها، به گفته‌های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده‌ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته‌ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود. باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی، مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی به جای پدر، سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع درس بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچه‌ها با استعداد هستند». محمد تقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم». محمد تقی خوشحال شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو بیستم محمد،

کاشف الکلی که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بگویم؟»

— بگو، تو بگو!

— معلوم است، ابن سینا.



نگاه تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الكل...» و سکوت کرد و به سرش بکوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچه آشپز را ثابت کنم». این بود که سینی را کنار نهاد و جلورفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

— بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی».

چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!».

قائم مقام روبه بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟»

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل ریمده ما را اینس و مونس شد

و این بار هم چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است».

جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند.

محمد تقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیر کبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.



میرزاتقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ

ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه. ق. در هزاوه

فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیرداستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست. در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط ۳۰ نفر آبله‌کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم». مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوبیم، بچه جن زده می‌شود!».

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم، ما هستیم. اگر مادر هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند».

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

خودارزیابی

۱. سوالات قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟
۲. ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟
۳. خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟
۴.



وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

دانش زبانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

- دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.
 - باغبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.
- گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

گروه اسمی	گروه اسمی	جمله
مقاله خوب	دانشجوی کوشا	۱
گل‌های صورتی	باغبان مهربان	۲

در هر چهار گروه اسمی، کلمه‌ای که بعد از اسم آمده است، «صفت بیانی» است که دربارهٔ چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند. صفت بیانی معمولاً پس از اسم می‌آید و «وابستهٔ پسین» اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا واژه‌های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.

گفت‌وگو

۱. دربارهٔ یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید.
۲. متن «آشپز زادهٔ وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ واژه‌های مهمّ املائی را از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، صفت‌های بیانی را بیابید.
 - زنان اندیشمند، در سربلندی ایران عزیز، نقش مؤثر داشته‌اند.
 - من آینده‌ای درخشان برای این نوجوان می‌بینم.
 - برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.
- ۳ کلمات زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

مطالب: کاشف:

لهجه: دریا:



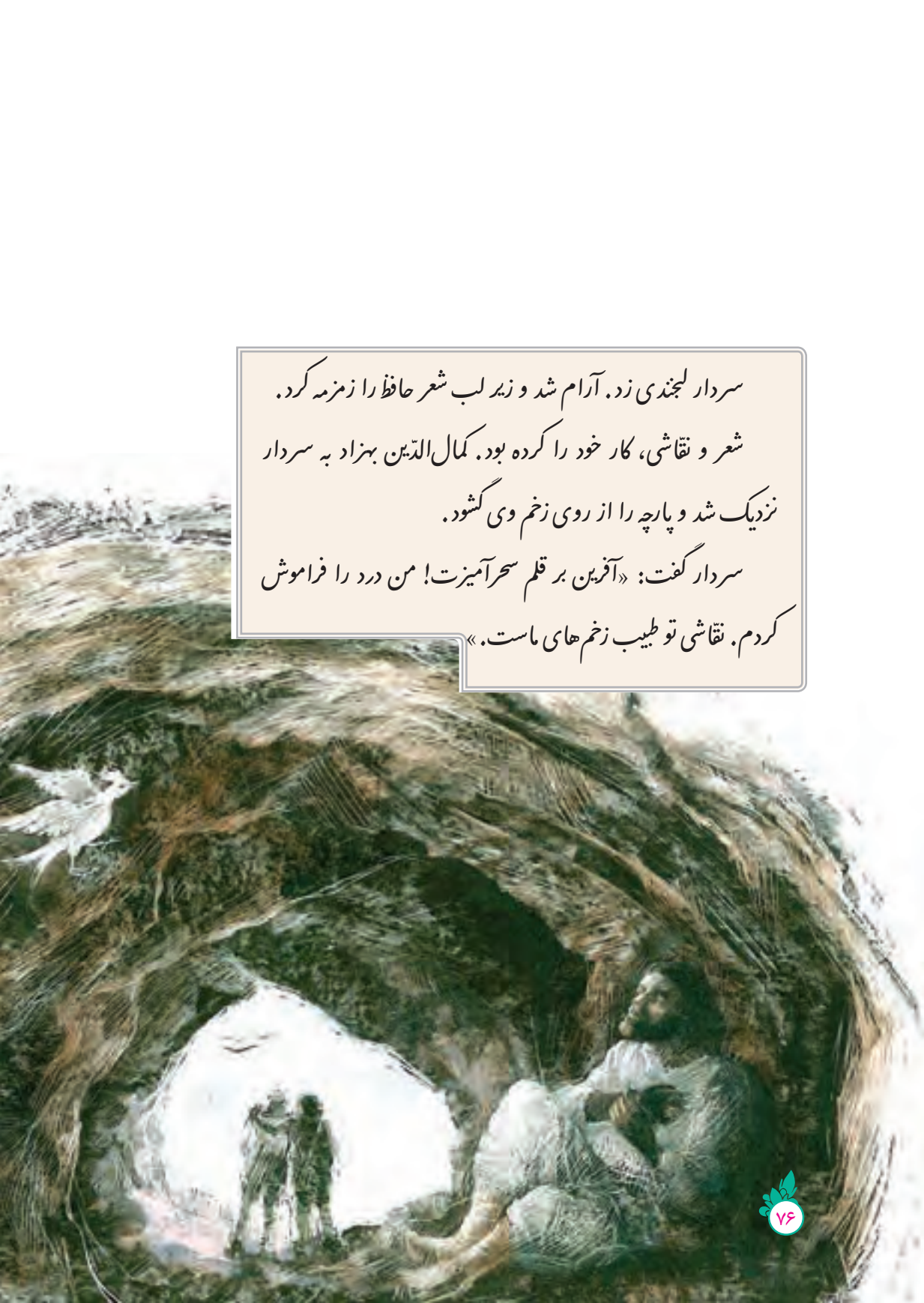
همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی، حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است بنویسیم «قائم» و نه «قائِم»؛ «مؤدب» و نه «مؤدَب». در املائی کلماتی مانند «جزء اول» و «شیء نورانی»، نشانه «ـِ» ، کسره نیست؛ به این نشانه، «نقش‌نمای اضافه» می‌گویند. در نوشتن کلمات عربی همزه‌دار نیز باید توجه و دقت کافی داشت؛ مانند «شأن، رؤیا، مؤسس، لؤلؤ، رؤس، توطئه، ان شاءالله.»

قلم سحرآمیز



جنگ چالدران با همه مقاومت دلیرانه شاه اسماعیل و سربازانش به شکست انجامید. کمال‌الدین بهزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال‌الدین بهزاد همراه با شاه محمود نیشابوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند. غار، تاریک و نمناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضا را روشن می‌کرد. کمال‌الدین تکه چوب نیم سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوج گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. کمال‌الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
حیف است طایری چوتو، در خالدان غم
زین جا به آشیان وفا می فرستمت



سردار لجن‌دی زد. آرام شد و زیر لب شعر حافظ را زمزمه کرد.
شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال‌الدین بهزاد به سردار
نزدیک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.
سردار گفت: «آفرین بر قلم سحرآمیزت! من درد را فراموش
کردم. نقاشی تو طیب زخم‌های ماست.»



دو نامه

سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می‌کرد. این روحانی پرشور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشمندان آنها به گفت‌وگو بنشیند. در فرانسه به فرانسوی می‌نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می‌کرد. این ایرانی پرشور وقتی نیرنگ استعمار را در کشورش دریافت، نامه‌ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تنباکو را تحریم کند. میرزای بزرگ این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، فتوای تاریخی را صادر کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اليوم... استعمال قوتون و تنباکو، در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است.»

دو نامه سید جمال الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود؛ قلیان‌ها شکسته شد؛ تنباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئه انگلیس شکست خورد.

خود ارزیابی

- ۱ سیّدجمال الدّین اسدآبادی در چه زمینه‌هایی استعداد داشت؟
- ۲ چه رابطه‌ای بین شعر حافظ و نقاشی کمال الدّین بهزاد بود؟
- ۳ چرا روحانیّت و چهره‌های علمی - فرهنگی تأثیر بیشتری در جامعه دارند؟
- ۴

دانش ادبی جناس

به این واژه‌ها توجه کنید:

«صبا و سبا»، «آرام، رام»

در این کلمات، حروف مشترکی دیده می‌شوند که از یک جنس هستند، به این گونه واژه‌ها که شعر و نثر را زیباتر و خوش آهنگ‌تر می‌کنند، «جناس» می‌گویند. به نمونه‌های زیر توجه کنید و جناس‌ها را بیابید.

ای نام تو بهترین سرآغاز
شرف مرد به جود است و کرامت به سجود
بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

گفت و گو

- ۱ درباره تأثیر دو نامه میرزای شیرازی و سیّدجمال، گفت‌وگو کنید.
- ۲ از دیوان حافظ، متن شعر «ای هدهد صبا به سبا می‌فرستم...» را بیابید؛ در گروه بخوانید و قافیه‌های آن را مشخص کنید.



۱ در متن درس، دو واژه بیابید که شکل نوشتاری و گفتاری آنها مانند «شنبه» متفاوت باشد.

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه اسمی و وابسته‌های آن را مشخص کنید.

■ شعر زیبا، هم در گزینش لفظ و هم در بیان معنا توجه مخاطب را برمی‌انگیزد.

■ میرزای بزرگ، مرجع شجاع، فتوای تاریخی را نوشت.

۳ در نمونه‌های زیر، جناس‌ها را بیابید.

الهی، چون تو حاضری، چه جویم و چون تو ناظری، چه گویم؟ (علامه حسن زاده آملی)

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند (حافظ)

نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. (گلستان سعدی)



برخی کلمه‌ها، به گونه‌ای تلفّظ و شنیده می‌شوند که با شکل نوشتاری آنها مطابقت

کامل ندارد؛ مانند «پنبه، منبر، سنبل و...»

به هنگام نوشتن املاي فارسی، به این گونه از واژه‌ها، لازم است، توجه کنیم:

نوشتار	گفتار
پنبه	پمبه
منبر	ممبر
سنبل	سمبل

نام خوش بو



حکایت

یکی از عارفان روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پا بر آن می‌نهادند و می‌گذشتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

مدت‌ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می‌گوید: «ای دوست! نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت.»



پرچم داران



شعرهای میهنی، برای بیان حسّ غرور، عظمت و افتخار ملی سروده می‌شوند. به‌هنگام خواندن این گونه متن‌ها باید با حفظ استواری کلام و تأکید بر واژگان کلیدی متن، همچون «وطن...» لحن مناسب و آهنگ حماسی را به کار گرفت.

ایران، سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است. سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و اکنون پاره‌ای از سیکره‌ماست. اگرچه در طول تاریخ، ستم‌ها و گزندهای فراوانی دیده، اما هرگز ایمان، عزت و اراده‌ استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدّس، محطه‌های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دل‌اوران را بر پیکر خود احساس کرده است و شهدای بسیاری را در دل خود جای داده و از گستاخی‌ها و بی‌رحمی‌های دشمن، خون دل‌ها خورده است.

در دوران جنگ تمحیلی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان‌برکفان ارتشی و سپاهی، این پسته‌خدايي را به بنیانی استوار و سدی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم و حشیاء صدام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.

در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم بی‌گناه این سرزمین فرو می‌ریخت، ایران سرافراز هرگز رنگ نباخت و برخود نلرزید و جنب و جوش خود را رها نکرد؛ پابرجا ماند و درس پاکی، پایداری و پاسداری را به انسان‌های آزاده و دل‌زنده جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملت در برابر تازش دشمن، به لطف پروردگار مهربان، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند و پس از پایان جنگ تحمیلی، همت و تلاش همین سربازان سربلند و دل‌اوران رشید، با علم و دانش و تخصص و تعهد در آمیخت، تا حافظ آبروی این سرزمین آسمانی و بی‌انگرفکر ایرانی باشد.

امروز نوجوانان شاداب و باایمان و جوانان سرزنده و پاک‌آیین میهن اسلامی، همانند قتل استوار و پایدارند که مایه عزت و افتخار نسل‌های امروز و فردایند و سیمای وطن را به زیور و شکوه خلاقیت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ در همه عرصه‌ها و میدان‌ها پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزادمنشی بر خواهند افراشت.



ای وطن، ای تن مرا مسکن
 ای وطن، ای تو جان و ماهمه تن ...
 شاد، مانی به جان و زنده به تن
 بُود کم شمار از اهریمن:
 عزت و خاندان و مال و وطن
 مرده زان خوبتر به باور من

ای وطن، ای دل مرا ماوا
 ای وطن، ای تو نور و ماهمه چشم
 نکته‌ای گویمت که گر شوی
 آدمی را چو هفت مهر به دل
 مهر ناموس و زندگانی و دین
 و آن که حب وطن نداشت به دل

ادیب الممالک فراهانی



- ۱ در متن درس، سرزمین ایران با چه ویژگی‌هایی توصیف شده است؟
- ۲ دربارهٔ ارتباط حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» با محتوای درس، توضیح دهید.
- ۳ به نظر شما برای عزت و سربلندی ایران اسلامی در عرصه‌های جهانی چه باید کرد؟
- ۴



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

۱. آن قهرمان، پیروز شد.

۲. من این میز را ساختم.

در هر دو گروه اسمی مشخص شده، کلمه (آن، این) پیش از اسم، «صفت اشاره» است که درباره‌ی دوری و نزدیکی آن اسم توضیح می‌دهد. چون صفت اشاره قبل از اسم می‌آید، «وابسته پیشین» اسم، خوانده می‌شود. اکنون جمله‌های زیر را بخوانید:

۳. چهار دانش‌آموز به همان کلاس آمدند.

۴. اولین گروه در همین مسابقه پیروز شدند.

به گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های ۳ و ۴ توجه کنید. در هر دو گروه اسمی، کلمه‌ای که قبل از اسم آمده است، صفت شمارشی است و درباره‌ی شمار اسم توضیح می‌دهد. اعداد اصلی (یک، دو، سه و ...) و ترتیبی (اولین، دومین، سومین و ...) صفت شمارشی هستند. صفت‌های شمارشی که پیش از اسم می‌آید، وابسته پیشین اسم نامیده می‌شود. اکنون گروه‌های اسمی جمله‌های ۱ تا ۴ را به هسته و وابسته، تقسیم می‌کنیم.

گروه اسمی		
هسته	وابسته پیشین	
	صفت شمارشی	صفت اشاره
قهرمان	-	آن
میز	-	این
دانش‌آموز	چهار	-
کلاس	-	همان
گروه	اولین	-
مسابقه	-	همین

گفت و گو

- ۱ نمونه‌هایی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های شهر و استان خود را بیان کنید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های حفظ منابع طبیعی کشور عزیزمان، ایران، گفت‌وگو کنید.

فعّالیت‌های نوشتاری

- ۱ چهار کلمهٔ مهمّ املائی از متن درس بیابید و برای هر کدام، یک متضاد و یک مترادف بنویسید.
- ۲ جمله‌های زیر را به اجزای آن تجزیه کنید؛ سپس هسته و نوع وابستهٔ گروه‌های اسمی را مشخص کنید.
 - دشمن بی‌رحم، بمب بر مردم بی‌گناه، فرو می‌ریخت.
 - این ملت شجاع، در هشت سال، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند.

نهاد	مفعول	متمّم	فعل

- ۳ در متن درس، یک تشبیه بیابید و رکن‌های اوّل و دوم آن را مشخص کنید.



الفبای خطّ فارسی در مقایسه با الفبای خط‌های مشهور دنیا، پر نقطه‌ترین است؛ بنابراین، در نوشتن املا لازم است حرف‌های یک نقطه‌ای، دو نقطه‌ای و سه نقطه‌ای را بشناسیم و نقطهٔ هر حرف را در جای خاصّ آن قرار دهیم. مثال: نزد - ترد، بنی - نبی

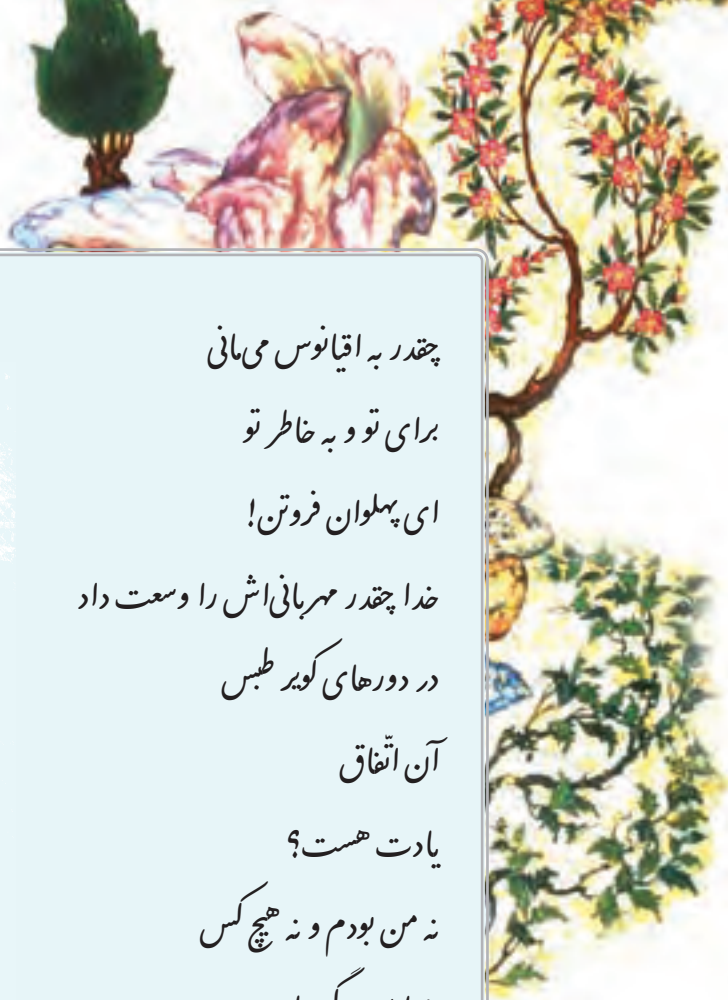
شعرخوانی ای وطن من

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم
وطن من!
ای توانا ترین مظلوم
تو را دوست دارم!
ای آفتاب شمایل دریا دل
که نام خیابان هایت را شهیدان برگزیده اند
ای فروتن نیرومند!
ایستاده ایم در کنار تو، سبز و سربلند
و تو آن درخت گردوی کهنسالی
و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم،
تو ایستاده ای
و پسران تو
مردان نیایش و شمشیرند



و مادران صبوری داری
و پدرانی به غایت، جرأت مند.
دوست دارم تو را
آن گونه که عشق را
دریا را
آفتاب را ...
ای مجمع الجزایر گل ها، خوبی ها!
ای بهار استوار!
ای اقیانوس موج عاطفه و خشونت ...
ای شکیبای شکوهمند!
کجای زمین از تو عاشق تر است؟ ...
من از تو بر نمی گردم تا بمیرم
و مرگ در کنار تو زندگی است
تو را دوست می دارم ...





چقدر به اقیانوس می‌مانی
برای تو و به خاطر تو
ای پهلوان فروتن!
خدا چقدر مهربانی‌اش را وسعت داد
در دورهای کویر طبس
آن اتفاق
یادت هست؟
نه من بودم و نه هیچ‌کس
خدا بود و کردباد...
وطن من، آه ای پویک مؤدب!
ای رویین تن متواضع!
ای متواضع رویین تن!
ای وطن من!

سلمان هراتی، از آسمان سبز